



زبان فارسی آذری^۱ و مراحل تعویض آن در یک منطقه خاص جغرافیائی

حسین وثوقی

امروزه مردم آذربایجان عموماً به زبان ترکی سخن می‌گویند. اما در قدیم به زبان دیگری صحبت می‌کردند. زبان قدیم آذربایجان را «آذری» می‌نامند. «آذری» در کتابهای مختلف ادبی و تاریخی به نامهای دیگری هم آورده شده مانند: گویش آذری، آذریه، فهلوی، فهلوی آذری و غیره.

۱ - این مقاله برای دایرةالمعارف کودکان نوشته شده است که صورت ساده شده آن در جلد اول دایرةالمعارف در دست چاپ می‌باشد.

وقتی اقوام آریائی به ایران آمدند، مادها در سرزمین آذربایجان ساکن شدند. به همین سبب زبان آذری را دنباله زبان مادها می‌دانند. دلیلی هم در دست نیست که خلاف آن را معلوم دارد. قرن‌ها بعد، یعنی در سده‌های سوم و چهارم هجری، مهمترین زبان‌هایی که در کشور پهناور ایران رواج داشت به نامهای فارسی دری، فهلوی و آذری معروف بود. دری دراصل زبان قوم پارس بود. ساسانیان که از پارس بودند نزدیک به چهل سال بر ایران تسلط یافتند. در نتیجه زبان آنها در غالب شهرهای ایران رواج یافت و در خراسان جانشین زبان پارتی گردید که زبان اشکانیان بود. با این همه دری بیشتر در خراسان و نواحی شمال شرقی ایران صحبت می‌شد. فهلوی در منطقه پهناور فهله بکار می‌رفت که شهرهای زیادی چون اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و خطه آذربایجان را دربر می‌گرفت. آذری هم گونه‌ای از فهلوی بود، اما چون در آذربایجان بدان سخن می‌گفتند آن را «آذری» یا «فهلوی آذری» می‌نامیدند. بنابراین واژه آذری مخفف و منسوب است به «آذربایجان» و اصطلاحاً به زبان مردم این ناحیه گفته می‌شد. لهجه‌های مختلف آذری نیز، به همین ترتیب، نام منطقه خاص خود را گرفته بودند. از مهمترین لهجه‌های آذری عبارت بودند از: تبریزی، اردبیلی، ارومی، زنجان، مراغی و مانند آن.

در دوران اسلامی رواج زبان فارسی (دری) و غلبه آن بر لهجه‌های محلی ادامه یافت. اما زبان مردم آذربایجان دستخوش پاره‌ای حوادث سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شد و سرنوشت دیگری یافت. حوادث مزبور موجب شد که زبان آذری در برخورد و کشمکش با زبان ترکی قرار گیرد و سرانجام تا پیش از روی کار آمدن حکومت صفویه، میدان را برای زبان ترکی خالی کند.

این دگرگونی، در اصل، از زمان پادشاهی محمود غزنوی (۳۹۱ هجری) شروع شد و تقریباً تا انقراض سلسله صفوی (۱۱۳۵ هجری) بانجام رسید. در این دوره که نزدیک به هفت قرن و نیم طول کشید به ترتیب (به جز غزنویان) سلسله‌هایی چون سلجوقیان، اتابکان مستقل آذربایجان، تیموریان، ترکمانان و صفویه بر سرزمین آذربایجان حکومت کردند. وانگهی گاه و بیگاه مهاجمان دشت قباچاق (ناحیه‌ای در ماوراءالنهر) و ترکان کشور عثمانی (ترکیه امروزی) نیز بر این ناحیه تسلط یافتند. جالب این که همه این حکمرانان به جز سلاطین

صفوی از ترکان ماوراءالنهر یا مغول بودند که به زبان ترکی صحبت می‌کردند. صفویه قبلاً ترک زبان نبودند. جد آنها، شیخ صفی‌الدین اردبیلی، آذری زبان بود و دویستی‌هایی به زبان آذری سروده است که هنوز باقی است. ولی در نتیجه پیشرفت تدریجی زبان ترکی در آذربایجان و آمیزش خاندان صفوی با قبایل ترکمان، ترکی زبان این خاندان شد و شاه اسماعیل مؤسس سلسله صفویه زبان ترکی را به صورت زبان مادری خود بکار می‌برد و دیوان اشعارش همه به زبان ترکی است.

این تغییر زبان در منطقه آذربایجان را می‌توان (بنابر اطلاعات و شواهد تاریخی) در سه مرحله متمایز بررسی نمود: یکی مرحله رخنه زبان ترکی در جوامع بومی، دیگری همایی، همنشینی و کاربرد همزمان ترکی با آذری که منجر به دوزبانه شدن جامعه آذربایجان گردید. و بالاخره مرحله جانشینی زبان ترکی برای زبان آذری و طرد زبان آذری از آن خطه. در زیر هر یک از این مراحل سه گانه را به ترتیب بیان می‌داریم.

گفتیم مرحله نخست مرحله رخنه زبان ترکی به جامعه آذربایجان است. این مرحله از یک واقعه تاریخی سرچشمه گرفته یعنی از فتح خوارزم به دست سلطان محمود غزنوی در سال ۴۰۸ هجری. در اثر این پیروزی نزدیک به ۵۰ هزار (و به روایتی ۳۶ هزار) تن از ترکان ماوراءالنهر به خراسان مهاجرت نمودند. یک دسته از این مهاجرین در سال ۴۱۱ هجری از راه اصفهان به آذربایجان کوچ کردند. دسته دیگر در سال ۴۲۹ هجری از طریق ری به این سرزمین وارد شدند. این دو گروه مهاجر آذربایجان را که دارای چراگاههای مناسبی برای اسب‌داری بود برای سکونت برگزیدند. آنها بیشتر در حاشیه شهرها و نواحی کوهستانی ساکن شدند. دسته دیگر که در خراسان مانده بودند به سرکردگی طغرل بیگ در سال ۴۳۹ هجری در خراسان بر سلطان محمود غزنوی شوریدند و پادشاهی سلجوقیان را تشکیل دادند. در سال ۴۴۶ هجری آذربایجان به تصرف سلجوقیان درآمد و از آن پس زمام امور این خطه به دست مهاجمان و حکام سلجوقی افتاد.

پس از سلجوقیان، اداره امور آذربایجان به عهده اتابکان مستقل آذربایجان گذاشته شد. اتابکان از نواده ایلدگز (غلام دربار سلجوقی) و از اهالی ماوراءالنهر بودند. آنان نیز تا سال ۶۲۲ هجری بر خطه آذربایجان حکومت کردند. اما در این سال به دست جلال‌الدین

خوارزمشاه منقرض شدند. در این دوره که بیش از دوپست سال به طول انجامید امور سیاسی، نظامی، اقتصادی و تا حدودی اجتماعی آذربایجان زیر نظر و تحت نفوذ ترکان ماوراءالنهر بود. در این مدت علاوه بر مهاجرین اولیه، مهاجرین دیگری هم به طور متوالی از ماوراءالنهر به آذربایجان آمدند. اما مهاجرین بعدی دیگر در حاشیه شهرها یا نواحی روستائی نماندند بلکه در شهرهای بزرگ و در کنار جوامع بومی اقامت گزیدند. زیرا، به علت وابستگی نژادی و فرهنگی با طبقه حاکم، از نفوذ و موقعیت اجتماعی خاصی برخوردار بودند. از طرف دیگر، نزدیکی و مجاورت روزمره آنان با اهالی بومی موجب شد که رفته رفته زبان ترکی در جوامع آذری راه یابد و موردشناسائی اهالی بومی قرار گیرد. اما مردم آذربایجان در این دوره تمایلی به پذیرش یا کاربرد این زبان از خود نشان نمی دادند و ترکی را زبان مهاجمین و مهاجرینی می پنداشتند که با جامعه آذری زبان بیگانه بودند و به زور حاکمیت خود را به مردم این سرزمین تحمیل می کردند. لذا در این دوره همچون گذشته ها، زبان آذری زبان متداول مردم بومی این منطقه بود و به عنوان وسیله ارتباطی مشترک بین اهالی بومی و مهاجرین بیگانه نیز بکار می رفت.

مرحله دوم در پیشرفت و گسترش زبان ترکی در آذربایجان مربوط است به دوره سلطه ایلخانان مغول بر این سرزمین. مغولها هرچند خود ترک نبودند ولی سپاهیان که در طی فتوحات خود در ماوراءالنهر فراهم کردند، ترک بودند. در نتیجه، حکومت مغولها موجب سکونت عده ای دیگر از قبایل و سپاهیان ترک در ایران شد. حمله مغول به ایران در سال ۶۱۶ هجری آغاز گردید و در سال ۶۵۱ هجری هلاکو، نواده چنگیز به قصد فتح قلاع اسماعیلیه و تسخیر بغداد به ایران آمد. هلاکو پس از انجام این دو مهم در سال ۶۵۶ هجری مراغه را پایتخت خویش قرار داد. اباقاخان فرزند هلاکو، در سال ۶۶۳ هجری پایتخت خود را از مراغه به تبریز انتقال داد و این شهر تا سال ۷۳۶ هجری که سلسله ایلخانان مغول به دست ازبک خان قبچاق منقرض شد، همچنان مرکز پادشاهی ایران باقی ماند.

در طی ۸۰ سالی که مراغه و تبریز مقر حکومت پادشاهی ایران بود، آذربایجان از نظر موقعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نقل و انتقالات نظامی مرکزیت و اهمیت فوق العاده ای کسب کرد. ترک زبانان که جزء طبقه حاکم بودند برتری کامل بدست آوردند. در نتیجه زبان و

فرهنگ آنان در برابر فرهنگ و زبان بومی اعتبار و ارجحیت چشمگیر یافت و به صورت زبان و فرهنگ غالب درآمد. به همین جهت ترک زبانان، بومیان آذری زبان را به تحقیر «تاجیک» (غیر ترک) می‌نامیدند.

در این دوره مردم زبان ترکی را اندک اندک فراگرفتند، زیرا در ارتباط با فرمانروایان و کارگزاران آنها بدان نیاز داشتند. رفته رفته اهالی بومی میان خود نیز، ناخودآگاه، بسیاری از واژه‌ها و عبارات ترکی را بکار بردند؛ مخصوصاً کلمه‌هایی که به کارهای اداری سیاسی مربوط می‌شد. نتیجه آن شد که پس از سالیان دراز مردم آذربایجان به افراد دوزبانه تبدیل شدند. می‌توان تصور کرد که در خانه به زبان آذری حرف می‌زدند و در بیرون با کارگزاران دولتی به زبان ترکی.

در این دوره عوامل دیگری هم غیر از عوامل سیاسی و اجتماعی زمینه‌گسترش زبان ترکی را به جای زبان آذری فراهم نمود. یکی از آنها این بود که زبان آذری برخلاف فارسی دری که زبان رسمی، اداری و فرهنگی بود بندرت نوشته می‌شد و صورت خطی نداشت. دیگری پراکندگی و فراوانی لهجه‌های زبان آذری بود. گرچه این وضعیت منحصر به منطقه آذربایجان نمی‌شد اما در این مورد خاص یکی از مورخین آن زمان به نام مقدسی در کتاب خود (احسن والتواریخ ۳۷۵ هجری) ادعا می‌کند که لهجه‌های رایج در اطراف اردبیل به هفتاد نوع می‌رسیده است.

از این رو می‌توان حدس زد که فراوانی و پراکندگی لهجه‌های مختلف به طور ناخودآگاه گرایش خالی از تعصبی را در اهالی آن خطه بوجود آورده بود تا به وسیله ارتباطی مشترکی روی آورند و زبان ترکی در آن زمان واجد یک چنین خصوصیت مناسبی بود. علاوه بر این زبان ترکی و تکلم آن برای بومیانی که بیش از دو قرن مرحله آشنائی با آن را تجربه کرده بودند در این عصر مشکل نمی‌نمود.

مرحله سوم مربوط است به دوره حکومت تیموریان و ترکان قره‌قویونلو و آق‌قویونلو بر سرزمین آذربایجان. امیر تیمور گورکانی از اهالی ماوراءالنهر بود و جد هشتم پدری‌اش با جد چهارم چنگیز مغول برادر بودند. تیمور ابتدا سمرقند را پایتخت خود قرار داد و در سال ۷۸۵ هجری، پس از فتوحات نواحی مختلف ایران، به آذربایجان دست یافت. در این موقع

سلطانیه را از چنگ آل جلایر خارج ساخته به تصرفات خویش افزود. در سال ۷۸۸ هجری توقمش، پادشاه دشت قباچاق، در غیبت تیمور شهر تبریز را مورد حمله خونین و قتل و غارت بیرحمانه قرار داد و آنجا را به ویرانه‌ای تبدیل کرد. تیمور بار دیگر به تبریز حمله نمود و آن را آزاد ساخت. بعدها، باز هم برای سومین بار مجبور شد سپاه خود را به آذربایجان سوق دهد تا آن ناحیه را از تصرف ایلدرم بایزید، پادشاه عثمانی، بیرون آورد.

خلاصه اینکه منطقه آذربایجان در زمان پادشاهی تیمور و اعقابش بیش از ده بار صحنه جنگهای شدید و قتل و غارت‌های وحشتناک بر سر حکومت و کسب اقتدار سیاسی بین ترکان تیموری و ترکمانان آق قویونلو و قره قویونلو بود. حکومت تیموریان در سال ۸۵۰ هجری منقرض گردید. و خاندان ترکمانان قره قویونلو در سال ۸۷۳ هجری برافتاد. همچنین حکومت آق قویونلو با کشته شدن نهمین فرزند از این خاندان به نام الوند میرزا به دست اسماعیل صفوی در سال ۹۰۶ هجری از میان برداشته شد.

این دوره وحشت و خونریزی بیش از یکصد و بیست سال بر مردم آذربایجان تحمیل شد. در این مدت این منطقه از ایران مدام کانون تاخت و تازها و تهاجمات خونین سلاطین بیگانه و ترک زبانان قدرت طلب بود و بیش از هر دوره دیگر ناامنی و آشوب، و تزلزل و وحشت بر آن مستولی گردید. در این بازی شوم نه تنها جان و مال بومیان منطقه در معرض تباهی قرار گرفت، بلکه زبان و فرهنگ و آداب و سنن آنان نیز روبه زوال گذاشت و بتدریج به یغمارفت. بطوری که تا زمان قیام اسماعیل صفوی فرهنگ و زبان ترکی، دیگر عرصه را بر فرهنگ بومی و زبان آذری تنگ کرده بود. بنابر شواهد تاریخی، زبان ترکی در غالب نقاط آذربایجان، به ویژه شهرهای بزرگ جای زبان آذری را گرفته بود. این دوره را می توان دوره گسترش زبان ترکی و عقب نشینی زبان آذری نامید. چرا که برای نسل معاصر شاه اسماعیل صفوی، ترکی نه تنها زبان خاص مهاجمان و مهاجرین بیگانه محسوب نمی شد بلکه به صورت زبان مادری و محلی اهالی آذربایجان نیز درآمده بود. با آغاز پادشاهی صفویه، ترکی زبان متداول و ابزار ارتباطی مشترک منطقه آذربایجان شده بود. این زبان بالطبع به عنوان زبان درباری سلاطین صفویه نیز بکار می رفت، تا آنجا که سپاهیان صفویه نام ترکی «قزلباش» بر خود داشتند. ترکی تا تشکیل سلسله صفویه مرحله جایگزینی خود را در قلمرو زبان آذری، بخصوص

در شهرهای بزرگ، به پایان رسانده بود. اما با رسمیت یافتن مذهب شیعه در ایران و شروع مخالفت‌های علنی، دولت عثمانی مناطق غربی و شمال غربی ایران را بطور پی‌درپی مورد حملات خونین قرار می‌داد. از این رو پایتخت حکومت صفویه به مخاطره افتاد. شاه طهماسب، برای درامان نگه داشتن دستگاه حکومتی خود، پایتخت را از تبریز به قزوین انتقال داد. در اثر این انتقال، زبان ترکی به نقاط شرقی و جنوب آذربایجان نیز گسترش یافت. به عبارت دیگر، این زبان در زنجان، قزوین و نواحی مجاور آن تا حوالی همدان رسوخ کرد و رفته رفته به صورت زبان مادری غالب اهالی این نواحی نیز درآمد. با اینهمه نباید گمان کرد که زبان ایرانی آذری بکلی از بین رفته است.

با وجود گسترش همه‌جانبه زبان ترکی، امروزه آثاری از زبان آذری در بعضی نقاط کوچک و دوردست آذربایجان می‌توان یافت. از مهمترین این مناطق عبارتند از یک تعداد دهات بخش شاهرود از شهرستان خلخال مثل دو ده شال و کلور همچنین ده کرینکان در شمال آذربایجان و دیگر یک رشته دهات پرجمعیت در رامند در جنوب غربی قزوین که از مهمترین آنها تاکستان و چال است. مردم اشتهاارد در ساوجبلاغ و دو ده بزرگ ابراهیم آباد و سکزآباد در بلوک زهرای قزوین هم بهمین زبان حرف می‌زنند اما ترکی در آنها پیشرفت روزافزون دارد. در برخی دهات طارم در شمال زنجان و در رودبار الموت و کوهپایه‌های طالقان از نواحی قزوین نیز مردم زبان قدیمی را حفظ کرده‌اند.

بجا ماندن زبان قدیمی در برخی نقاط بخصوص نتیجه کمی ارتباط آنها با جامعه‌های مجاور می‌باشد. به سخن دقیق‌تر، محدود بودن آمد و شد و داد و ستد آنها با خودشان و دور بودن آنها از راههای اصلی و مراکز عمده شهری چنین وضعی را بیار آورده است. برای مثال، کجیل دهی است دورافتاده و سنی مذهب از ناحیه خلخال آذربایجان. مردم این ده ارتباطشان بیشتر با برخی از دهات طالش است که آنها نیز سنی مذهبند و هنوز هم به نوعی از زبان آذری (تاتی) که طالشی می‌نامند حرف می‌زنند. در رودبار الموت هم مردمی به نام «مراغی» زندگی می‌کنند. مراغیها به درستی و پاکیزگی مشهورند و آداب و رسوم مخصوص به خود دارند و با غیر زناشویی نمی‌کنند. اینها نیز به علت رسمهای خاص خود با دیگران ارتباط چندانی ندارند. در نتیجه کمتر در معرض تغییر قرار گرفته، زبان قدیمی را نگاه داشته‌اند.